



یونس یزدان‌پرست
 فارغ التحصیل رشته فقه شافعی
 دانشجوی دکتری رشته فقه شافعی دانشگاه تهران
 y_yazdanparast@yahoo.com

معنای لغوی تقلید

«تقلید یعنی انقیاد و خضوع بدون اختیار و نیز احاطه تفویض و پیروی بدون نظیر و استدلال. گفته شده است: قلّد فلان فلانا؛ یعنی، از او بدون هیچ‌گونه حجت و دلیلی پیروی نمود.»^(۱)
 عرف می‌گوید: جعل القلاده فی العنق، به معنای گذاشتن قلاده در گردن است که از قلاده گرفته شده است که شخص به وسیله آن تقلید می‌کند و تقلید الهدی فی الحج؛ یعنی، قلاده را در گردن قربانی گذاشتن و بردن آن به حرم برای قربانی کردن.^(۲)
 در معجم لاروس نیز معانی فوق به طور جامع چنین بیان گردیده است:



التقلید: اتباع و پیروی از کسی بدون نظر و تأمل در دلیل آن
 والتقلید: پیروی شخص از دیگری در اعمال و سلوکش.^(۳)

و باب آن به صورت قلّد (ماضی)، یُقَلّد (مضارع) و تقلید (مصدر) صرف می‌شود و کلمات الاقتداء، الاتباع، الاستصواب، دارای معانی لغوی یکسان هستند. البته معانی اصطلاحی آنها متفاوت می‌باشد.

معنای کاربردی لغوی تقلید بدین صورت است:
 قلّد: گردن‌بند آویخت، جعل کرد. قلّده منصبا: بر سر کاری گذاشت، به او مقام داد.
 قلّده الأمر: اختیار داد، واگذار نمود. قلّده فی کذا: مانند میمون تقلید کرد.
 تقلد الأمر: برعهده گرفت و تقلّد السیف: شمشیر حائل کرد.

اصلی تقلید از قلّد با تخفیف لام نیست، زیرا مصدر قلّد، قلدا است و برای تقلید معانی لزوم و تحمیل را نیز ذکر کرده‌اند.^(۴)

معنای اصطلاحی تقلید

برای معنای اصطلاحی تقلید، تعاریف گوناگونی ذکر شده است که بعضی از آنها مؤید یکدیگرند و بعضی دیگر دارای قدر مشترک هستند که به بررسی این تعاریف می‌پردازیم.

تعریف برگزیده امام شوکانی(ره) این است: «هو قبول رأی من لا تقوم به الحجة بلا حجة»^(۵) و یا «العمل بقول الغير من غیر حجة».

فوائد حاصل از این تعریف به این شرح اند:

۱. خارج شدن عمل به قول رسول اکرم(ص) که



بعضی وجه تسمیه
 تقلید را بر آثار
 و نتایج تقلید
 دانسته‌اند، به
 طوری که علاء‌الدین
 محمد بن احمد
 سمرقندی حنفی
 چنین می‌نویسد:
 «وجه تسمیه تقلید،
 این است که مقلد،
 عاقبت و فرجام
 آنچه را که از آن
 تقلید می‌کند،
 می‌پذیرد و مانند
 قلاده‌ای در گردنش
 قرار داده است،
 اگر چه حق یا باطل
 باشد، همان گونه که
 کافران می‌گویند: «و
 اتبعوا سبیلنا و
 لنحمل خطایاکم»



تقلید محسوب نمی‌شود. زیرا قول و فعل ایشان(ص) اساساً حجت است و عمل به سنت رسول گرامی(ص) که از جمله ادله استنباط احکام است، تقلید محسوب نمی‌شود.

۲. قبول روایت راوی؛ اگر از کسی که قول او حجت است، روایت کند نیز تقلید محسوب نمی‌گردد.^(۶) زیرا در صورت حجت بودن روایتش اساساً به گفته‌ای استناد می‌شود که حجت است و روایت راوی ثقه، فقط ارتباطی بر اخذ قول حجت است که در این حالت، قبول آن، تقلید محسوب نمی‌گردد. تعریف آمدی(ره) نیز همانند تعریف شوکانی است: «التقلید هو العمل بقول الغير من غير حجة ملزمة»^(۷)

البته علامه حلی نیز همین تعریف را ذکر می‌کند فقط به جای کلمه «ملزومه» از کلمه «معلومه» استفاده می‌کند.^(۸)

۳. همچنین در کتاب القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ایشان می‌فرمایند: عمل به اجماع، تقلید محسوب نمی‌شود و با توجه به اینکه اجماع جزء ادله استنباط احکام است بنابراین، استناد به آن، تقلید محسوب نمی‌شود.^(۹)

۴. امام شوکانی قائل به این است که استفتاء عوام از مفتی باید با فهم دلیل و استدلال مفتی باشد و در

صورت فهم عوام از دلیل مجتهد، عمل آنان تقلید محسوب نمی‌شود؛ زیرا در این حالت، این گروه، عمل به دلیل شرعی نموده‌اند نه قول مجتهد بنابراین، تقلیدی انجام نگرفته است.^(۱۰)

۵. استناد قاضی به شهادت شهود نیز تقلید محسوب نمی‌گردد؛ زیرا تقلید قبول قول بدون دلیل است و شهادت شهود از ادله حقوقی محسوب می‌گردد.

ابن تیمیه و غزالی، رحمهما الله، تقلید باطل را چنین تعریف می‌کنند: «التقلید الباطل المذموم هو قبول قول الغير بلا حجة»^(۱۱)

پس اگر قبول قول از روی ادله شرعی باشد، مذموم و باطل نیست؛ بلکه جایز و حتی بنابر دیدگاه برخی علما همچون شوکانی واجب است.

امام غزالی در ذیل تعریف برگزیده خود می‌نویسد: تعریف قبول قول رسول(ص) تقلید محسوب نمی‌شود و قبول قول صحابه نیز اگر قائل به حجیت آن باشیم، تقلید محسوب نمی‌گردد.^(۱۲)

تحلیل معنای اصطلاحی تقلید

امام الحرمین ابوالمعالی جوینی می‌گوید: علما در حقیقت تقلید و ماهیتش اختلاف دارند و اکثر آنان می‌گویند: هو قبول قول الغير من غير حجة.^(۱۳)



ولی این تعریف جامع و مانع است یا خیر؟

قبول قول یعنی رضامندی نسبت به شیء و تمایل به آن و در تأمل اصولی به کلمه (القبول) در می‌یابیم که حتی مجتهد خود قبول می‌کند! یعنی قول مخالفش را هر چند از دیدگاه وی نادرست است، اما از جهت اینکه قول است، می‌پذیرد؛ زیرا این قول نیز بنابر اجتهاد صادر شده است. پس نمی‌توان این لفظ را معتمد تصور کرد، اما (القول) فعل داخل او نمی‌شود؛ پس از این جهت نیز قابل اطمینان و اعتماد نیست.^(۱۴)

نکته نحوی

«در بعضی از کتابهای نحوی در تعریف کلمه (الغیر) آمده است که نحوین غیر را همیشه مضاف می‌دانند و در اینجا معرفه به ال آمده است که این جایز نیست.^(۱۵) البته این قول قابل انتقاد است. اساسا (غیر) اگر مستثنی واقع شود و در موقع الا قرار گیرد، لازم الاضافه است و در حالت قطع می‌تواند نمون یا معرفه به ال باشد چنانکه گفته‌اند: من یکفر بالله یلقى الغیر.

و نیز (من غیرحجه) از این جهت اصولیون آن را پذیرفته‌اند که با این عبارت، تقلید علمی از مجتهد، خارج می‌شود! چرا؟ زیرا مقلد در راستای حل مسائلی که از مجتهد بر می‌آید، در صدد دلیل و حجت قول مجتهد نیست. همان‌گونه که محمد بن علی قفال در مورد تقلید می‌گوید: «تقلید؛ قبول قول غیر است در حالی که نمی‌دانی از کجا چنین گفته است.»^(۱۶) این تعریف بنابر رأی اصولیون به متبع [پیروی کننده] اختصاص دارد نه مقلد. چه بسا عامی دلیل حکم را از مقلد بپرسد و حجت آن را بفهمد. پس از این جهت خلاف تعریف، ظاهر می‌شود و نیز بنابر وجه عموم این تعریف عام است و تمامی مقلدان حتی رسول اکرم (ص) را شامل می‌شود و بنابراین، نمی‌توان آن را تعریف مانعی محسوب کرد.

ابن نجار فتوحی حنبلی تعریفش را با کلمه (أخذ) بیان می‌کند و می‌گوید: «هو أخذ مذهب الغیر بلا معرفه دلیل.»^(۱۷)

در این تعریف نیز ملاحظاتی وجود دارد: (أخذ) در اینجا به معنای جمع‌آوری تمامی اقوال فقها است به دلیل (الغیر). و این غیر منضبط است به گونه‌ای که هرگز ممانعت و محدودیتی وجود ندارد بر داخل شدن مجتهد در گرفتن و أخذ اقوال دیگر مقلدان.

و قول: (بلا معرفه دلیل) اشاره به متبعی دارد که اصولیون آن را بالاتر از مقلد و غیرمجتهد می‌دانند؛ زیرا متبع، گاهی دلیل را می‌فهمد و یا اینکه قدرت و توانایی شناخت دلیل را دارد، در حالی که نمی‌تواند اجتهاد کند و این لفظ خاص متبع است نه مقلد.^(۱۸)

تعریف جامع و مانع تقلید

با بیان تعاریف و دیدگاههای متعدد اندیشمندان اصولی و اعتراض‌های وارد شده بر برخی از این تعاریف، تعریفی که اکثر علما قائل به آن هستند (التقلید قبول قول الغیر بلاحجة) در اصل باید دانست که (لا مشاحه فی الاصطلاح). یکی از دانشمندان به نام شیخ سعد شتری، استاد دانشکده الهیات ریاض در بحث (التقلید و احکامه) آن را چنین تعریف می‌کند:

التزام المكلف، حکما شرعیا، لمذهب من لیس قوله حجة فی ذاته.

مکلف: شامل تمامی مردان و زنان که تکلیف بر آنان است.

حکما شرعیا: حکم قاضی به وسیله شهادت شهود و نیز تقلید در امور دنیا را از این قاعده خارج می‌گرداند.

مذهب: شامل تمامی تصرفات قولی و عملی می‌شود و عمل قاضی به غیرشهود را خارج می‌کند. و من لیس قوله حجة، پیروی پیامبر (ص) را شامل نمی‌شود.

فی ذاته، اثبات حکمی به وسیله کتاب و سنت و پیروی از جمهور (اجماع) را شامل نمی‌شود، زیرا آنان ذاتا حجت هستند.^(۱۹)

پس با توجه به مطالب مذکور، می‌توان آن را تعریفی جامع و مانع دانست و با توجه به اینکه با معانی دارای مشترکاتی است بنابراین، از ورود برخی معانی فرعی نادرست نیز جلوگیری می‌کند.

قدر مشترک تعاریف

در حقیقت قدر مشترک تمامی تعاریف مذکور و تعاریف دیگری که در کتابهای اصولی وجود دارند به صورت ذیل است و حتی این قدر مشترک را می‌توان پیامدهای تعریف تقلید نیز بیان نمود.

۱. قبول قول مقلد بدون اینکه دلیل آن حکم فهمیده شود؛ زیرا در غیر این صورت اتباع نام دارد و این غیر مذموم است و شامل تقلید نمی‌شود.

۲. عمل به قرآن و سنت پیامبر عظیم‌الشان (ص) و نیز اجماع امت، تقلید محسوب نمی‌شود.^(۲۰) و نیز عمل به قول صحابی بنابر نظر کسانی که قائل به حجت آن هستند، تقلید محسوب نمی‌گردد؛ زیرا آنان ذاتا حجت هستند.

۳. تقلید شامل حکم قاضی به وسیله شهادت شهود و قبول روایت راوی اگر از کسی که به وسیله آن حجت برپا می‌شود، روایت کند، تقلید محسوب نمی‌گردد.

۴. تقلید شرعی فقط مربوط به مسائل شرعی از جمله: فروع و اصول دین می‌شود و ارتباطی به تقلید در امور دنیوی ندارد.

دسته‌ای از علما بر این باورند که اجتهاد، امری لازم است و تقلید به طور مطلق جایز نیست. یعنی بر هر مکلفی واجب است که در امور دینی مربوط به خود اجتهاد کند و به آنچه بر اثر اجتهاد به آن رسیده است، عمل نماید و به هیچ وجه جایز نیست که از دیگران تقلید نماید. این قول ظاهر به و معتزله بغداد و گروهی از فقهای امامیه است.



وجه تسمیه تقلید

محموظ الدین الکلوذانی می گوید: «تقلید، مشتق از گردن نهادن به [اقوال] مقلد است و آنچه از خیر و شر به آن تعلق دارد مانند به گردن نهادن قلاده‌اش و بدان تخصیص شده؛ زیرا قلاده تنها وسیله‌ای است که به گردن انسان [و دیگر جانداران] آویخته می‌شود. وجه تسمیه آن، این است که مقلد، قول مقلد را بدون حجت و دلیل می‌پذیرد. پس مقلد مجبور به پذیرش خیر و شر قول است.»^(۳۱)

شوکانی نیز وجه تسمیه تقلید را بدین صورت بیان می‌کند: «تقلید گرفته شده از آویختن قلاده در گردن است؛ زیرا مقلد، حکمی را که از مجتهد می‌پذیرد، همانند قلاده‌ای است که در گردنش آویخته است.»^(۳۲)

بعضی دیگر وجه تسمیه تقلید را بر آثار و نتایج تقلید دانسته‌اند، به طوری که علاءالدین محمد بن احمد سمرقندی حنفی چنین می‌نویسد: «وجه تسمیه تقلید، این است که مقلد، عاقبت و فرجام آنچه را که از آن تقلید می‌کند، می‌پذیرد و مانند قلاده‌ای در گردنش قرار داده است، اگر چه حق یا باطل باشد، همان گونه که کافران می‌گویند: «اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایا کم»^(۳۳/۳۴)

عبدالقادر بن بدران رومی نیز چنین می‌گوید: «مثل اینکه مجتهد، گناه آنچه را که در دینش او را فریفته و آنچه را که در علمش بر او کتمان مانده است را به دور مقلد حلقه می‌زند.»

مسائل فرعی دین به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای از آن، مسائلی هستند که احکامشان ثابت و یقینی است؛ یعنی احکام آنها از طریق یقین ثابت شده است نه ظن. مانند: وجوب ارکان پنجگانه اسلام، حرمت ربا و زنا، حلال بودن نکاح و بیع و امثال آن. این احکام تابع مقتضیات زمان و مکان نبوده و در تمامی زمانها و مکانها ثابت و لایتغیر هستند. بدین خاطر در شریعت اسلام تمامی آن مسائل همراه با احکامشان به‌طور مفصل آمده است؛ به گونه‌ای که جایی برای اظهار نظر و اجتهاد باقی نمانده و فهم همه انسانها در آن برابر است. دسته‌ای دیگر از مسائل فرعی، مسائلی هستند که احکامشان ظنی است؛ یعنی از طریق ظن ثابت می‌شوند

نه از طریق یقین. این احکام تابع مقتضیات زمان و مکان می‌باشد؛ یعنی با توجه به مقتضیات هر زمان و مکانی، احکامشان متفاوت است بنابراین، احکامشان غیرثابت و متغیر است. بدین خاطر در شریعت اسلام، جزئیات آن مسائل نیامده است؛ بلکه فقط کلیاتی از آن به عنوان اصول کلی آمده است تا در هر زمان و مکانی مجتهدان و متخصصان با توجه به نیاز و استعداد مردم، احکام آن مسائل جزئی را از روی اصول کلی با مراعات ضوابط، استخراج و استنباط کنند. پس این دسته از مسائل برخلاف دسته دیگر نیاز به اجتهاد و اظهار نظر

دارد و باید عالمانی که جامع علوم اجتهادی هستند و اهلیت و صلاح لازم را برای اجتهاد دارند، با اجتهاد و سعی و تلاش بی وقفه خویش احکام آن مسائل را از مصادر و منابع احکام شرعی استخراج و استنباط و برای مردم تبیین کنند. علما در مورد تقلید در این دسته از مسائل اختلاف نظر دارند، در این بخش، اقوال و آراء علما در مورد حکم تقلید در فروع دین به‌طور مفصل بیان می‌شود.

دیدگاه اول: وجوب اجتهاد و تحریم تقلید

دسته‌ای از علما بر این باورند که اجتهاد، امری لازم است و تقلید به طور مطلق جایز نیست.^(۳۵) یعنی بر هر مکلفی واجب است که در امور دینی مربوط به خود اجتهاد کند و به آنچه بر اثر اجتهاد به آن رسیده است، عمل نماید و به هیچ وجه جایز نیست که از دیگران تقلید نماید.

این قول ظاهریه و معتزله بغداد و گروهی از فقهای امامیه است.^(۳۶) البته امام شوکانی این قول را به جمهور علما نسبت می‌دهد و می‌گوید: اگر منع از تقلید اجماع علما نباشد، حداقل مذهب جمهور علماست.^(۳۷) و ابن حزم ادعا کرده است که تمام علما بر نهی از تقلید، اجماع و اتفاق دارند.^(۳۸) و در کتاب *النبذ الکافیة فی علم الأصول* می‌گوید:^(۳۹) «تقلید حرام است و بر کسی جایز نیست که قول دیگری را بدون دلیل و برهان بپذیرد. به جز قول پیامبر خدا(ص)؛ به دلیل فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: «اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لا تتبعوا من دونه اولیاء»^(۴۰)

قراض می‌گوید: این قول، مذهب مالک و جمهور علماست که آنان اجتهاد در فروع دین را واجب و تقلید را باطل می‌دانند.^(۴۱) بعضی از قدریه نیز بر این باورند و معتقدند که بر عامی هم لازم است که در مسائل فرعی دین، اجتهاد و استدلال کند.^(۴۲) یعنی به نظر آنان تقلید در فروع دین جایز نیست و هر کس باید در مسائل فرعی مربوط به خود اجتهاد کند و بر مبنای آنچه از طریق اجتهاد به آن رسیده است، عمل کند.

ادله این دیدگاه

این عده از علما برای اثبات دیدگاه خود به دلایلی از قرآن، سنت و عقل استدلال و استناد کرده‌اند:

۱. قرآن: خداوند متعال می‌فرماید: «و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون»^(۴۳) وجه استدلال به این آیه، این است که قبول کردن رأی و نظر دیگران از روی تقلید، قبول کردن چیزی نامعلوم است بنابراین، از آن نهی شده است. در آیه دیگری خداوند به نهی از تقلید تأکید کرده است و می‌فرماید: «انا وجدنا اباةنا علی امة و انا علی اثارهم مقتدون»^(۴۴/۴۵) وجه استدلال در این آیه،

دسته‌ای از

مسائل فرعی،

مسائلی هستند

که احکامشان

ظنی است؛ یعنی

از طریق ظن

ثابت می‌شوند نه

از طریق یقین.

این احکام تابع

مقتضیات زمان

و مکان می‌باشد؛

یعنی با توجه به

مقتضیات هر زمان

و مکانی، احکامشان

متفاوت است

بنابراین، احکامشان

غیر ثابت و متغیر

است. بدین خاطر

در شریعت اسلام،

جزئیات آن مسائل

نیامده است؛ بلکه

فقط کلیاتی از آن

به عنوان اصول

کلی آمده است

تا در هر زمان و

مکانی مجتهدان و

متخصصان با توجه

به نیاز و استعداد

مردم، احکام آن

مسائل جزئی را

از روی اصول

کلی با مراعات

ضوابط، استخراج و

استنباط کنند



قائل بودن به جواز تقلید، موجب بطلان تقلید می‌شود؛ زیرا تقلید مقتضی آن است که برای فردی که از تقلید منع شده، تقلید جایز باشد و آنچه ثبوتش منجر به عدمش می‌شود، باطل است. اگر تقلید بر شخص عامی واجب باشد، در این صورت ممکن است فردی که از وی تقلید کرده است، در اجتهادش خطا کرده باشد یا در آنچه به وی خبر داده است، دروغ گفته باشد بنابراین، شخص عامی مأمور به تبعیت و پیروی کردن از خطا و دروغ است و چنین چیزی از شارع به دور است.

این است که خداوند متعال تقلید را مورد نکوهش قرار داده و چیزی که مذموم و ناپسند است، جایز نیست، بنابراین، تقلید جایز نیست.^(۳۶) همچنین خداوند متعال در آیه دیگری اهل تقلید را نکوهش کرده، است و می‌فرماید: «بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أو لو کان أبأؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون»^{(۳۷)(۳۸)}

علاوه بر آن، خداوند متعال به مسلمانان امر کرده است که مسائل اختلافی را بر اساس آراء و دیدگاههای اشخاص مقایسه ننمایند؛ بلکه فقط این دیدگاه را بر اساس کتاب و سنت مقایسه نمایند. خداوند می‌فرماید: «فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول»^{(۳۹)(۴۰)}

۲. سنت: احادیثی که مخالفان تقلید، برای اثبات دیدگاه خویش، به آن استدلال کرده‌اند، احادیث زیر می‌باشد.^(۴۱)

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم»^(۴۲) و «اجتهدوا فکل میسر لما خلق له»^(۴۳)

وجه استدلال این دو حدیث، این است که حدیث اول، بر وجوب اجتهاد و نظر بر تمام مکلفین دلالت دارد؛^(۴۴) زیرا دلالت آن عام است و تمامی افراد را شامل می‌گردد.^(۴۵) و در حدیث دوم، پیامبر(ص) به‌طور مطلق امر به اجتهاد نموده است و اگر توافق شود به اینکه بعضی از علوم، از عموم حدیث خارج می‌شود، علم به فروع دین باقی می‌ماند،^(۴۶) بنابراین، طلب آن بر هر مسلمانی واجب است و هرکس باید اجتهاد و استدلال کند تا به حکم مسأله مورد نظر برسد.

۳. عقل: قائل بودن به جواز تقلید، موجب بطلان تقلید می‌شود؛ زیرا تقلید مقتضی آن است که برای فردی که از تقلید منع شده است، تقلید جایز باشد و آنچه ثبوتش منجر به عدمش می‌شود، باطل است.^(۴۷) اگر تقلید بر شخص عامی واجب باشد، در این

صورت ممکن است فردی که از وی تقلید کرده است، در اجتهادش خطا کرده باشد یا در آنچه به وی خبر داده است، دروغ گفته باشد بنابراین، شخص عامی مأمور به تبعیت و پیروی کردن از خطا و دروغ است و چنین چیزی از شارع به دور است.^(۴۸)

چون احتمال جهل و فسق مفتی است، در نتیجه اگر شخص عامی از او تقلید کند، کار مفسده‌ای را انجام داده است.^(۴۹) بنابراین، تقلید از او جایز نیست.

اگر تقلید در فروع دین واجب می‌بود، به این دلیل که علایم و نشانه‌های ظاهر شده که ظن صدق مفتی را ایجاب می‌کند، چنین معنایی در اصول دین هم هست، پس اگر این چنین باشد، اکتفا به فتوا در اصول دین واجب می‌شود.^(۵۰)

اجتهاد در مذاهب چهارگانه، مذهب زیدیه و هادیویه حجت و دلیلی است که تقلید را رد می‌کند.^(۵۱)

چون در مسائل اجتهادی این احتمال هست که مجتهد، اجتهاد نکند یا در اجتهادش کوتاهی کند یا برخلاف اجتهادش فتوا دهد، در نتیجه تقلید از او جایز نیست.^(۵۲)

۴. عمل صحابه، تابعین و ائمه اربعه

در عصر و زمان صحابه، رضی الله عنهم اجمعین، مذهب خاصی وجود نداشته است و استنباط احکام صادره از جانب آنان بر اساس کتاب و سنت انجام می‌گرفت یا در بین خودشان پس از تبادل نظر و مشورت، بهترین رأی و نظر را بر می‌گرفتند و همگی بر آن اتفاق، اجماع می‌کردند و آن‌گاه بدان عمل می‌نمودند. تابعین نیز از روش آنان تبعیت و برای پیدا کردن احکام مسایل، به قرآن و سنت مراجعه می‌نمودند، اگر حکم مسأله‌ای را در آن نمی‌یافتند، اجماع صحابه برای آنان، حجت بود و اگر باز حکم مسأله را در آن نمی‌یافتند، آن‌گاه اجتهاد می‌کردند و بعضی از آنان، قول فردی از صحابه را اختیار



رسال جامع علوم انسانی

نظریه حق الطاعة

مؤلف: رضا اسلامی

ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

تعداد صفحات: ۳۹۹

قیمت: ۲۸۰۰۰ ریال

بخشی از علم را نظریه‌ها تشکیل می‌دهند. نظریه‌ها دیدگاه‌های کلان و فراگیری هستند که با در اختیار داشتن فرازهای حساس و جایگاه‌های مهم علم، بخش‌های دیگر آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به تعبیر دیگر، نظریه‌ها در عین آنکه اندیشه‌های درون علم هستند، سهمی وافر و سرنوشت ساز بر روند اندیشه‌سازی در مسائل علم، در مقایسه با نظریه‌های بخش‌های پر حجم تر علم را تشکیل می‌دهند، برجای می‌گذارند. این تأثیرگذاری گونه‌های مختلفی همچون: انسجام بخشی به مسائل، تقویت زاویه‌های دید در نقد یا اثبات یک اندیشه، نیرومند سازی بینش و احساس علمی، نوسازی ادبیات علم و... را در برمی‌گیرد.

یکی از ویژگی‌های اندیشه ورزی فقهی و اصولی معاصر، رفتن به سمت افزایش و گسترش نظریه‌ها و برداشتن گام‌هایی سنگین و آهنگین در این مسیر است. بر سر راه این حرکت نوپا و البته هوشمند که به تجربه‌های عالمی بزرگ



می کردند؛ زیرا آن را بهترین و قوی ترین رأی در دین خداوند می دانستند.^(۵۳)

ائمه اربعه نیز منهج و روش پیشینیان خود را برگزیده بودند و از تقلید منع می کردند. در عصر ایشان، مذهب معینی وجود نداشته است و این مذاهب بعد از عصر ایشان، توسط عوام مقلد، ایجاد شد بدون اینکه ائمه مجتهدین اجازه آن را داده باشند.^(۵۴) بلکه آنان پیوسته دستور به اجتهاد می دادند و مردم را بدان تشویق می کردند و آنان را به خاطر تقلید نمودن مورد مذمت قرار می دادند.

امام شافعی می گوید: «مثال کسی که بدون دلیل، طلب علم می نماید، همانند هیزم جمع کن در شب است، کوله باری از هیزم را برمی دارد، در حالیکه در میان آن یک مار افعی موجود است و غافلانه او را می گزد.»^(۵۵) امام احمد می گوید: «نه از من و نه از مالک و نه از ثوری و نه از اوزاعی تقلید نکنید و از همان جایی که آنان احکام را استخراج نموده اند، شما هم استخراج کنید.»^(۵۶)

نقد و جواب این ادله

در آیات قرآنی که از تقلید نهی شده است، این نهی عبارت است از قبول کردن قول دیگری بدون علم در مسائلی که علم در آن واجب است، در حالی که در مسائل فرعی و ظنی، علم شرط نیست.^(۵۷) علاوه بر آن، این آیات بر تقلید مذمومی دلالت می کنند که شریعت آن را تأیید نمی کند و آن تقلید کورکورانه و متعصبانه است که باعث خروج از حق می شود.

در مورد حدیث اول، باید گفت که آن حدیث بنابر اجماع متروک است؛^(۵۸) زیرا علم و یقین در مسائل فرعی اعم از اجتهاد و تقلید، از انسان خواسته نمی شود و فقط ظن از انسان خواسته می شود. بنابراین علما اتفاق

و اجماع دارند بر اینکه در مسائل ظنی، علم از انسان خواسته نمی شود.^(۵۹)

حدیث دوم هم بر وجوب اجتهاد بر هر مکلفی دلالت نمی کند و با توجه به دلایلی که تقلید را تجویز می کند، واجب است که وجوب اجتهاد بر کسی حمل شود که اهلیت اجتهاد را داشته باشد.^(۶۰)

در مورد ادله عقلی این دسته از علما، باید گفت که اجتهاد عامی، از خطا و اشتباه، مصون نیست؛ بلکه او به خاطر نداشتن شایستگی این امر به خطا نزدیک تر است.^(۶۱) پس امر حرام به نسبت شخص عامی بیشتر تحقق پیدا می کند، در حالی که به نسبت مجتهد احتمال کمتری دارد؛ زیرا اهلیت و صلاحیت اجتهاد را دارد.^(۶۲) اقوال علما هم در مورد نهی از تقلید، بیانگر این است که آنان نیز از قبول قول خود و دیگران بدون دلیل نهی کرده اند یا اینکه، آنان عالمان و کسانی را که توانایی نظر و استدلال دارند را از تقلید نهی کرده اند، بر این اساس، افراد عالم و مجتهد نباید از دیگران تقلید کنند و جمهور علما، تقلید مجتهد از دیگری را حرام می دانند.

امام غزالی در کتاب المستصفی این قول را به دو دلیل باطل می داند:

۱. اجماع صحابه: آنان برای عوام فتوا می دادند و آنان را امر نمی کردند که به درجه اجتهاد برسند. چنین امری ضرورتاً معلوم است و از علما و عوام صحابه از طریق تواتر به ما رسیده است.^(۶۳)

۲. اجماع منعقد است بر اینکه عامی، مکلف به احکام شرعی است و مکلف کردن وی به اینکه به درجه اجتهاد برسد، محال است؛ زیرا چنین چیزی منجر به خرابی دنیا و هرج و مرج زندگی و تعطیل شدن حرفه ها و صنایع می گردد. اگر تمام مردم مشغول به طلب علم باشند و علما به دنبال کسب و کار و اسباب معیشت باشند و طلب علم را کنار نهند، چنین امری منجر به از

همچون شهید صدر و همت و مهارت فضلی نواندیش حوزه تکیه دارد، ایستگاههای مهمی قرار گرفته اند. این ایستگاهها که گذر از آنها برای دستیابی به مرحله ارائه نظریه های نو و به کارگیری آنها جهت توانا و پویاسازی فقه و اصول، اجتناب ناپذیر می نماید، عبارتند از: ارائه تعریفی شفاف از «نظریه فقهی» و «نظریه اصولی»، شناسایی ظرفیتهای نهفته در نظریه پردازی، باز کاوی و باز شناسی نظریه های شکل گرفته در دوره های گذشته و...

یکی از گامهای جدی در شتاب بخشی به این حرکت علمی، باز شناسی نظریه هایی است که در گذشته ارائه شده است که در ادبیات معاصر، اصولی همراه با شکل دهی به نکته های فنی و زوایه هایی تخصصی در اطراف آن با قلم با طراوت و پرمق شخصیت والامقام عرصه اصول، شهید صدر به سامان رسیده است. اگرچه ابداع هسته اصلی نظریه، کار این شخصیت علمی نیست و ریشه و درون مایه آن در افکار عالمان گذشته قرار دارد، اما باز سازی، نوسازی، انسجام بخشی به ادبیات و جایگاه سازی برای آن، یکسره از اوست. داشتن ویژگیهایی از قبیل: احاطه علمی به مسائل اصول، برخورداری از نگاه ساختار گونه به آنها، داشتن توان و ذوق لازم برای کشف تأثیر و تأثر و پیوند مسائل اصولی با یکدیگر و... وی را به شخصیتی موفق و پیش گام در نظریه پردازی و نظریه شناسی بدل کرده بود.

اثر حاضر، که به گفته برخی از داوران و ارزیابان در بسط مطلب به گونه ای است که از آن نمی توان بی نیاز بود، حاصل تلاش نگارنده در مطالعه آثار شهید صدر (ره) و مناظره های حضوری وی با ناقلان و ناقدان آرای ایشان است.

در آیات قرآنی که از تقلید نهی شده است، این نهی عبارت است از قبول کردن قول دیگری بدون علم در مسائلی که علم در آن واجب است، در حالی که در مسائل فرعی و ظنی، علم شرط نیست. علاوه بر آن، این آیات بر تقلید مذمومی دلالت می کنند که شریعت آن را تأیید نمی کند و آن تقلید کورکورانه و متعصبانه است که باعث خروج از حق می شود



امام غزالی در کتاب المستصفی می نویسد: اجماع منعقد است بر اینکه عامی، مکلف به احکام شرعی است و مکلف کردن وی به اینکه به درجه اجتهاد برسد، محال است؛ زیرا چنین چیزی منجر به خرابی دنیا و هرج و مرج زندگی و تعطیل شدن حرفه‌ها و صنایع می‌گردد. اگر تمام مردم مشغول به طلب علم باشند و علما به دنبال کسب و کار و اسباب معیشت باشند و طلب علم را کنار نهند، چنین امری منجر به از بین رفتن علم و حتی از بین رفتن علما می‌شود

بین رفتن علم و حتی از بین رفتن علما می‌شود. وقتی که چنین امری محال باشد، پس چیزی غیر از سؤال کردن از علما باقی نمی‌ماند.^(۶۴)

همچنین می‌گویند: به خاطر اینکه تقلید، مذهب اکثر مردم است و اگر به صحت و درستی قول دیگری پی برده‌ایم، پس شایسته اتباع است.^(۶۵)

دیدگاه دوم: وجوب تقلید و تحریم اجتهاد
حشویه و تعلیمیه بر این باورند که بعد از عصر امامان مجتهد، اظهار نظر و اجتهاد حرام است و تقلید بر همگان واجب است.^(۶۵)

نقد و جواب این ادله
این قول از آنجا که تقلید را بر کسانی که به درجه اجتهاد رسیده‌اند، واجب می‌داند، قول نادرستی است. امام غزالی در کتاب المستصفی دلایل باطل بودن این قول را چنین بیان می‌کند:

۱. صدق کلام مجتهد ضرورتاً معلوم نیست و به‌ناچار باید دلیلی بر آن باشد؛ مثلاً دلیل صدق گفته پیامبر (ص) معجزه است؛ پس صدق اجماع‌کنندگان با اخبار پیامبر (ص) از عصمتشان معلوم می‌شود. بر عامی واجب است که از مفتی تبعیت کند، چه مفتی راست گوید یا دروغ، خطا کند یا به حق اصابت نماید؛ یعنی قول مفتی بنابه دلیل اجماع بر عامی واجب و لازم است. پس چنین کاری قبول قول دیگری از روی دلیل است و تقلید نیست؛ زیرا تقلید قبول قول دیگری بدون دلیل است. پس هر زمان که دلیل برای قبول قول دیگری نباشد و صدق کلامش ضرورتاً یا بنابه دلیل معلوم نشود، در این صورت تبعیت کردن از آن قول، اعتماد و تکیه بر جهل و نادانی است.

۲. به آنان می‌گوییم: آیا خطا و اشتباه را برای مجتهدی که می‌خواهید از او تقلید کنید، محال می‌دانید یا آن را جایز می‌دانید؟ اگر آن را جایز می‌دانید، پس در صحت مذهب خودتان شک دارید و اگر آن را محال می‌دانید، چگونه به محال بودن آن پی برده‌اید؟ ضرورتاً به آن پی برده‌اید یا از روی استدلال و یا از روی تقلید؟ در این مورد هیچ ضرورت و دلیلی وجود ندارد و اگر در قول وی مبنی بر اینکه مذهب حق است، از او تقلید می‌کنید، به چه دلیلی صدق کلامش را در تصدیق کردن خود، دانسته‌اید؟ و اگر در این مورد از دیگری تقلید کرده‌اید، به چه دلیلی به صدق کلام مقلد دیگری پی برده‌اید؟

ادله این دیدگاه:

این دسته از علما برای اثبات دیدگاه خویش به دلایلی از کتاب، سنت و عقل استدلال و استناد کرده‌اند.

۱. **کتاب:** آنان به این آیه استدلال کرده‌اند: «ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا»^(۶۶) و می‌گویند: خداوند متعال از مجادله در تقدیرات الهی و استدلال در آن نهی کرده است^(۶۷) بنابراین، اجتهاد و استدلال در احکام دینی جایز نیست.

۲. **سنت:** آنان برای اثبات نظر خود به این حدیث استناد کرده‌اند: «علیکم بالسواد الاعظم و من سره ان یسکن بحبوة الجنة فلیزم الجماعة و الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعده؛ بر شما باد که در جمع بزرگ مسلمانان قرار گیرید. هر کسی که خوشحال می‌شود در وسط بهشت جای گیرد، پس سعی کند خود را همراه جماعت نماید، زیرا شیطان با فرد است و از دو نفر (جمع) گریزان است.»^{(۶۸) (۶۹)}

وجه استدلال، این است که اغلب مردم به درجه اجتهاد نرسیده‌اند و توانایی استدلال را ندارند و پیامبر (ص) در این حدیث به همراهی با جماعت امر کرده است.

۳. **عقل:** کسی که بخواهد در حکم مسأله‌ای استدلال نماید و در آن بیندیشد، در شبهات غوطه‌ور می‌شود و همانا استدلال‌کنندگان زیادی گمراه شدند، پس دوری از خطر و طلب سلامت اولی‌تر است.^(۷۰)

شورا در فتوا

مؤلف: حمید شهرباری

ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

تعداد صفحات: ۳۱۱

قیمت: ۲۲۰۰۰ ریال

اجتهاد، افتا و مرجعیت در اندیشه شیعه جایگاه خاصی دارد. زنده و به روز بودن اجتهاد شیعی باعث نشاط بیشتر آن نسبت به اجتهاد سنی و به تبع آن، سبب غنای بیشتر کتب فقهی شیعه از حیث تضارب آرا و نقض و ابرام‌های ادله احکام گشته است. محصول نهایی این تضارب آرا، به صورت فتاوی فقهی در رساله‌های عملیه ارائه می‌شود و مردم از طریق عمل به آنها وظیفه خود را نسبت به احکام اسلامی عملی می‌کنند.

در گذشته که ارتباطات و تبادل اطلاعات به سرعت و گستردگی عصر حاضر نبود، نه تنها غالب مردم تنها از آرای یک مجتهد آگاه بودند، مجتهدان نیز به طور دقیق و سریع از آرای یکدیگر باخبر نمی‌شدند، اما اکنون در عصر ارتباطات و اطلاعات، همگان به آسانی می‌توانند از آرای همه مجتهدان آگاه شوند. این امر باعث می‌شود فاصله عملی مجتهدان کمتر و شناخت اعلم مشکل شود. از سوی دیگر، تعدد مراجع اعلم و اختلاف فتاوی آنان ممکن است مشکلات فرهنگی



و اگر اعتماد به آرامش نفس خود در قولش دارید، به چه دلیلی بین آرامش نفس خود و آرامش نفس یهود و نصاری تفاوت قائل می‌شوید و به چه دلیلی بین قول مقلد خودتان به اینکه من صادقم و بین قول مخالفان فرق قائل می‌شوید؟

۳. درباره ایجاب تقلید به آنان گفته می‌شود: آیا به وجوب تقلید آگاهی دارید یا نه؟ اگر به آن آگاهی ندارید، چرا تقلید کرده‌اید و اگر آن را می‌دانید، از چه راهی آن را دانسته‌اید؟ ضرورتاً آن را دانسته‌اید یا از روی استدلال و یا از روی تقلید؟ اگر از روی تقلید آن را دانسته باشند، سؤال و اعتراض قبلی از آنان تکرار می‌شود. بنابراین در این زمینه هیچ دلیل و برهانی ندارند، بنابراین قول واجب بودن تقلید، مردود است.

اگر بگویند: به صحت قول دیگری به خاطر اینکه مذهب اکثر مردم است، پی‌برده‌ایم، پس شایسته اتباع است، در جواب می‌گوییم: چرا سخن حق و دقیق و سنجیده کسی را انکار می‌کنید که جز افراد کمی آن را درک نکرده و غالب مردم از درک آن عاجزند، به این خاطر که چنین سخنی احتیاج به شروط زیادی از جمله: ممارست و تأمل فراوان و اعمال ذوق و خالی بودن از مشغولیتها دارد. آنچه پیامبر(ص) در ابتدای دعوت خویش، گروه اندکی به او ایمان آوردند و اکثر مردم به او ایمان نیاوردند، بر آن دلالت دارد. همچنین فرموده خداوند متعال بر آن دلالت دارد، آنجا که می‌فرماید: «و قلیل من عبادی الشکور»^(۳۲) «ولکن اکثرهم لایعلمون»^(۳۳) و «اکثرهم للحق کارهون»^(۳۴) و آنچه بدان استدلال می‌کنند، خلاف این نصوص قرآنی است. اگر به این حدیث پیامبر(ص) استدلال کنند که می‌فرماید: «علیکم بالسواد الاعظم و من سره ان یسکن بحوچه الجنة فلیزم الجماعة والشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعده»^(۳۵) در جواب می‌گوییم: اولاً: چگونه می‌دانید این حدیث صحیح است، در حالی که به حد تواتر نرسیده است؟ اگر از روی تقلید

از کسی دیگر آن را دریافته‌اید، چگونه وی را از مجتهد دیگری که اعتقاد به فساد آن دارد؛ تشخیص می‌دهید؟ و اگر این حدیث هم صحیح و ثابت شود، غالب مردم مقلد نیستند؛ بلکه با فرموده پیامبر(ص) می‌داند که تبعیت از او واجب است و چنین امری قبول قولش از روی دلیل است و تقلید نیست. و مراد از این حدیث، منع خروج از امر امام و منع خروج از اجماع است.

شبهه دیگری که برای اثبات نظر خود به آن استدلال می‌نماید، این است که می‌گویند: کسی که بخواهد در حکم مسأله‌ای استدلال کند، در شبهات غوطه‌ور می‌شود و همانا استدلال کنندگان زیادی گمراه شده‌اند، پس دوری از خطر و طلب سلامت اولی‌تر است. در جواب می‌گوییم: تقلید کنندگان زیادی از یهود و نصاری گمراه شده‌اند، پس به چه دلیلی بین تقلید خود و تقلید سایر کفار فرق قائل می‌شوید، آنجا که کفار می‌گویند: «بل قالوا انا وجدنا اباونا علی امة و انا علی اثارهم مهتدون»^(۳۶)

سیس می‌گوییم: هرگاه معرفت و شناخت واجب باشد، تقلید، جهل و گمراهی است، گویی اینکه تقلید را به خاطر ترس از دچار شدن به شبهات واجب می‌دانید، همانند کسی که خودش را از تشنگی و گرسنگی می‌کشد از ترس اینکه اگر غذا بخورد و آب بنوشد، لقمه‌ای غذا یا جرعه‌ای آب در گلویش گیر کند و همانند مریضی می‌ماند که از معالجه و مداوایش خودداری می‌کند از ترس اینکه مبادا در معالجه‌اش خطایی بکنند و همانند کسی می‌ماند که تجارت و کشاورزی را از ترس صاعقه رها می‌کند و فقر را از ترس فقرا اختیار می‌کند.

شبهه دیگری که برای اثبات نظرشان به آن استدلال می‌کنند، استنادشان به این آیه قرآنی است: «ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا»^(۳۷) که خداوند متعال از مجادله در تقدیرات الهی و استدلال در آن نهی کرده است. در جواب می‌گوییم: در این آیه خداوند متعال از مجادله باطل نهی کرده است و، می‌فرماید:

حشویه و تعلیمیه بر این باورند که بعد از عصر امامان مجتهد، اظهار نظر و اجتهاد حرام است و تقلید بر همگان واجب است

و گاه شبهات کلامی و حتی بازتابهای منفی فرامذهبی را به بار آورد. آیا برای نهاد مرجعیت راهی وجود دارد که هم از دستاوردهای مثبت عصر ارتباطات بهره جوید و هم از پیامدهای منفی آن در امان بماند؟ شورا در فتوا یا افتای شورایی پاسخ کتاب حاضر است. بی گمان مقصود از شورا در فتوا آن نیست که فقها برای افتا با یکدیگر مشورت کنند و هر یک فتوایی دهد؛ بلکه مقصود این است که همه آنان یک فتوا دهند و این جمع به لحاظ حیثیت جمعی خود، مرجع مردم باشد.

سؤالهایی چون: آیا فتوای حاصل از این شورا معیار حجیت برای تقلید را داراست؟ ارتباط معیار حجیت این فتوا با معیار حجیت فتوای اعلی چیست؟ معیار فتوای حاصل از این شورا بر اساس اکثریت کمی است یا کیفی یا تلفیقی؟ ارتباط سایر مجتهدان با این شورا و نیز ارتباط فقیه با آن چگونه است؟ با وجود این شورا، تکلیف دیگر شئون مرجعیت، غیر از افتا، چه می‌شود؟ تأثیرات جامعه‌شناختی این شورا چیست؟ و دهها سؤال دیگر باعث شده است این موضوع از حساسیت و اهمیت خاصی برخوردار باشد.

این کتاب دارای نکات ارزشمند و عالمانه‌ای است که کمتر بدان پرداخته شده، اما باید اذعان داشت تازگی و گستردگی جوانب موضوع، مطالعاتی گسترده‌تر پیش روی پژوهشگران این عرصه می‌گشاید تا در آینده با تعمیق بیشتر، ابعاد شفاف‌تر و نتایج کاربردی به این مبحث پرداخته شود.

دسته‌ای از علما
قائل به تفصیل
هستند؛ بدین‌گونه
که اجتهاد برای
کسی که شرایط و
اهلیت آن را دارد،
ممنوع نیست و
تقلید بر مجتهد
حرام و بر عامی
واجب است. عامی
کسی است که فاقد
اهلیت و شرایط
اجتهاد است؛
هر چند که عالم هم
باشد.
این قول بسیاری
از پیروان ائمه
چهارگانه است

«و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق»^(۸۸) و به مجادله
صحیح امر نموده است، چون در جای دیگری می‌فرماید:
«و جادلهم بالتی هی احسن»^(۸۹)

علاوه بر آن آیات زیادی، نادرستی دیدگاه آنان را
اثبات می‌نماید: خداوند متعال می‌فرماید: «ولا تقف ما
لیس لک به علم»^(۹۰)

«و أن تقولوا علی الله مالا تعلمون»^(۹۱) و «قل
هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین»^(۹۲) تمام این آیات
نهی از تقلید و امر به علم است و به خاطر آن علما
شان عظیمی دارند؛ همچنانکه خداوند می‌فرماید:
«یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین أوتوا العلم
درجات»^(۹۳) و پیامبر(ص) می‌فرماید: «یرث هذا العلم من
کل خلف عدوله ینفون عنه تاویل جاهلین و انتحال
المبتلین و تحریف العالین؛ این علم توسط نسلهای
عادل آیندگان به ارث برده می‌شود و آنان این علم را
از تحریف و تاویل جاهلان و به خود منتسب کنندگان
اهل باطل و منحرفین تندرو نجات خواهند داد.»^(۹۴)

بر این اساس، چنین امری با تقلید حاصل نمی‌شود،
بلکه تنها با علم حاصل می‌شود و پیامبر(ص) به این
مسعود فرمود: «لا تکتون إمعة! قیل و ما إمعة یا ابا
عبدالرحمن؟ قال: یقول انما أنا مع الناس إن اهدتوا
اهدت و إن ضلوا ضللت، الا لایوظن احدکم نفسه
إن کفر الناس أن لایکفر؛ پیامبر به ابن مسعود فرمود:
امعه نباش. پرسیدند: ای ابا عبدالرحمان امعه چیست؟
گفت: کسی که می‌گوید من با مردم هستم اگر هدایت
یافتند، هدایت می‌شوم و اگر گمراه شدند، گمراه می
گردم. هان! هیچگاه خود را به سرزمینی منتسب نکنید
که اگر مردم آنجا کافر شدند شما هم مثل آنها رفتار
نمایید و کافر شوید.»^{(۹۵) (۹۶)}

دیدگاه سوم: قول تفصیل

دسته دیگری از علما قائل به تفصیل هستند؛

بدین‌گونه که اجتهاد برای کسی که شرایط و اهلیت
آن را دارد، ممنوع نیست و تقلید بر مجتهد حرام و بر
عامی واجب است.^(۸۷) عامی کسی است که فاقد اهلیت
و شرایط اجتهاد است؛ هر چند که عالم هم باشد.

این قول بسیاری از پیروان ائمه چهارگانه است.^(۸۸)
ابن قدامه مقدسی در کتاب *روضۃ المناظر و حنۃ المناظر*
بر این باور است که اجماع علما بر این است که تقلید
در فروع جایز است و دلیل آن اجماع است. همچنین به
خاطر اینکه مجتهد در فروع یا مصیب است یا مخیطی
و گناهکار، بنابراین تقلید در فروع جایز است؛ بلکه بر
عامی واجب است که در مسائل فرعی دین تقلید کند.^(۸۹)

امام ابن تیمیّه می‌گوید: جمهور علما بر این باورند که
تقلید برای کسی که توانایی اجتهاد ندارد، جایز است.^(۹۰)

بنابراین، بر اساس دیدگاه اکثر علما، تقلید برای کسی
که توانایی استدلال ندارد و به درجه اجتهاد نرسیده
است، جایز است.^(۹۱)

دیدگاه فقهای امامیه نیز این گونه است و تقلید را بر
غیر مجتهد واجب می‌دانند.^(۹۲)

پس اکثر علما بر این باورند که اجتهاد و اظهارنظر
ممنوع و حرام نیست و کسی که به درجه اجتهاد رسیده
است، باید به نظر و رأی خودش عمل نماید و تقلید بر
او حرام است، اما کسی که به درجه اجتهاد نرسیده است،
اگر چه عالم هم باشد، باید از مجتهد تقلید کند. لازم به
ذکر است که بعضی از عالمانی که تقلید را برای عامی
جایز می‌دانند، فقط در صورتی آن را جایز می‌دانند که
عامی دلیل مجتهد را بداند و بعد از آن قولش را قبول
نماید؛ پس به نظر آنان قبول قول دیگری بدون دلیل
حرام است. آنان این کار عامی را به استفتا تعبیر می‌کنند
و می‌گویند: بر عامی واجب است که از عالم طلب فتوا
کند و از او پیروی نماید.^(۹۳)

الفقه المقارن

مؤلف: دکتر عبد الفتاح کباره

ناشر: بیروت، دارالتفاس

تعداد صفحات: ۲۸۷

در این کتاب، با آراء فقهی مذاهب اسلامی و اصول فقهی که این مذاهب بر آن شکل گرفته‌اند،
به صورت مقارن و تطبیقی آشنا خواهید شد. به این صورت که آراء هر یک از مذاهب همراه با ادله استنادی آن
مذهب مطرح می‌شود. مؤلف، ماهیت فقه مقارن را بیان نموده، سپس با طرح بعضی از مسائل فقهی و ذکر آراء
فقهی مذاهب اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، زیدی، جعفری) پیرامون مسائل مطروحه، در بعضی قضایای
مهم، آن را با قانون وضعی تطبیق داده است و حسب اقتضای بحث به ویژگیهای عمومی و خصوصی شریعت، فقه
و قانون اشاره نموده است و اهمیت مقارنه و تطبیق بین فقه و قانون را متذکر شده است.

در بخش دوم، مسائل فقهی مقارنه‌ای را همراه با آراء مذاهب فقهی اسلامی و ادله استنادی ایشان پیرامون
آن مسائل تبیین نموده است و در بخش آخر «رده» را از کتاب «المعنی» ابن قدامه که در مورد فقه اسلامی
مقارن می‌باشد آورده است.



قاضی ابوبکر می‌گوید: در شریعت اسلام قبول قول دیگری بدون دلیل درست نیست؛ زیرا حقیقت تقلید، قبول قول دیگری با دلیل است. همانا قول پیامبر(ص) به خاطر آوردن معجزه‌ای که دلالت بر صدق راستگویی‌اش دارد، مقبول است و قبول احادیث آحاد و اقوال مجتهدین و حکام بنا به اجماع امت مقبول است، پس وجوب عمل به اقوال مجتهدین برای عامی بر اساس اجماع به منزله وجوب عمل به احادیث آحاد است.^(۹۴)

امام غزالی نیز بر این باور است و می‌گوید: قبول قول مجتهد بنا به دلیل اجماع بر عامی واجب و لازم است، پس چنین کاری قبول قول دیگری از روی دلیل است و تقلید نیست؛ زیرا تقلید، قبول قول دیگری بدون دلیل است. و هر زمان که دلیل برای قبول قول دیگری نباشد و صدق کلامش ضرورتاً یا بنا به دلیل معلوم نشود، در این صورت تبعیت کردن از آن قول، اعتماد و تکیه بر جهل و نادانی است بنابراین، صدق کلام دیگری ضرورتاً معلوم نیست و به ناچار باید برای آن دلیلی باشد؛ مثلاً دلیل صدق گفته پیامبر(ص) معجزه است؛ یعنی صدق گفته وی با معجزه معلوم می‌شود، صدق کلام خداوند با اخبار پیامبر(ص) از صدقش معلوم می‌شود، صدق اجماع‌کنندگان با اخبار پیامبر(ص) از عصمتشان معلوم می‌شود.^(۹۵)

ولی دیگران این قول را قبول ندارند و می‌گویند: بر عامی لازم نیست که دلیل و علت احکام را بدانند؛ زیرا اگر عامی ملزم به شناخت و آگاهی از علت حکم باشد، چنین چیزی منجر به انقطاع از معیشت و نابودی دنیا می‌شود، پس واجب این است که شناخت علت حکم مسائل بر عامی واجب نباشد.^(۹۶)

ادله این دیدگاه

طرفداران تقلید برای اثبات نظر خود به دلایلی از

کتاب، سنت، اجماع صحابه و تابعین و عقل استدلال و استناد می‌کنند.

۱. **کتاب:** مهم‌ترین آیه‌ای که طرفداران تقلید به آن استدلال می‌کنند، این آیه است: «فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون»^(۹۷) و وجه استدلال به این آیه، این است که خداوند ما را در آنچه نمی‌دانیم، به سؤال کردن از اهل ذکر امر می‌فرماید: و این خطاب عامی است از جانب خداوند متعال به همه مخاطبین؛ پس آن عام بر تمامی افراد عام است و نیز به واجب بودن سؤال در تمامی مسائلی که معلوم نیستند بنابراین، بر غیر مجتهد لازم است که از مجتهد سؤال کند و به قولش عمل نماید.^(۹۸)

پس این نص، عام است و شامل تمام مخاطبین نسبت به امر نامعلومی می‌گردد که در اینجا، امر مقید به سبب است (یعنی عدم علم) که به تکرار آن، امر هم تکرار می‌شود و در امر «فاسألوا» کمترین درجه آن جواز است، همان‌طور که آمدی بیان داشته است.^(۱۰۰)

آیه دیگری که به آن استدلال کرده‌اند، این آیه است: «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم»^(۱۰۱) و وجه استدلال به این آیه، این است که منظور از «أولی الأمر» علماست که خداوند متعال امر به اطاعت و پیروی از آنان نموده است و اطاعت و پیروی از آنان، همان تقلید از آنان در احکامی است که بدان فتوا می‌دهند.^(۱۰۲)

فقه‌های امامیه نیز برای اثبات این قول به این آیه استدلال کرده‌اند: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقها فی الدین و لیتدروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون»^(۱۰۳)

وجه استدلال به این آیه، این است که خداوند متعال تلاش در راستای تعلیم احکام شرعی را به صورت کفایتی واجب نموده است بر این اساس که گروهی از کسانی که قدرت یادگیری احکام و تعلیم دادن آن را دارند، با

بر اساس دیدگاه اکثر علما، تقلید برای کسی که توانایی استدلال ندارد و به درجه اجتهاد نرسیده است، جایز است. دیدگاه فقه‌های امامیه نیز این گونه است و تقلید را بر غیر مجتهد واجب می‌دانند.^(۹۷)

پس اکثر علما بر این باورند که اجتهاد و اظهار نظر ممنوع و حرام نیست و کسی که به درجه اجتهاد رسیده است، باید به نظر و رأی خودش عمل نماید و تقلید بر او حرام است، اما کسی که به درجه اجتهاد نرسیده است، اگر چه عالم هم باشد، باید از مجتهد تقلید کند

دراسات فی الفقه المقارن

مؤلف: دکتر محمد سمارة

ناشر: عمان، الدار العلمیه الدولیه و دار الثقافه للنشر و التوزیع

تعداد صفحات: ۲۸۷

آن طور که از اسم کتاب پیداست، موضوع آن، فقه مقارن و تطبیق بین آراء فقه‌های مذاهب اسلامی است. روش کار مؤلف به این صورت است که آراء همه فقها را در مورد مساله خاصی مطرح و سپس ادله استنادی هر یک از آنها را بیان می‌نماید و علاوه بر اینکه به بیان اعتراضات وارده بر ادله فقها می‌پردازد؛ همچنین دلایل افراد یا مذاهب دیگر بر این ادله را متذکر می‌شود و آن گاه با بررسی و تفکیک ادله استنادی هر یک از فقها، آنچه را که به نظرش صحیح تر از همه بوده، بدون اینکه به رای یکی از مذاهب استناد کند، برگزیده و عمل به آن را لازم دانسته است. در فصل اول کتاب، پیرامون ماهیت اختلاف فقها (اینکه اختلاف فقها چیست؟ و از کجا ناشی می‌شود؟) و دلایل آن بحث می‌کند. در فصل‌های بعدی، همان‌طور که ذکر شد، مسائلی را مطرح، سپس نظرات مذاهب فقهی را همراه با ادله استنادی آنان ذکر کرده و در پایان با ذکر دلایلی، در بین آراء، یکی را ترجیح داده است. از جمله این مسائل می‌توان به: واجب بودن نیت در وضو، انواع اموال ربوی، حکم مزارعه، قصاص بین مسلمان و کافر، ولی در نکاح، حجیت استحسان و ... اشاره نمود.

امام غزالی بر این باور است که قبول قول مجتهد بنابه دلیل اجماع بر عامی واجب و لازم است، پس چنین کاری قبول قول دیگری از روی دلیل است و تقلید نیست؛ زیرا تقلید، قبول قول دیگری بدون دلیل است. و هر زمان که دلیل برای قبول قول دیگری نباشد و صدق کلامش ضرورتاً یا بنا به دلیل معلوم نشود، در این صورت تبعیت کردن از آن قول، اعتماد و تکیه بر جهل و نادانی است بنابراین، صدق کلام دیگری ضرورتاً معلوم نیست و به ناچار باید برای آن دلیلی باشد

رفتن به مراکز تعلیم احکام شرعی هم به سؤالات و نیازهای منطقه خود و سایر مناطق پاسخ دهند و هم در بازگشت، احکام دینی را به مسلمانان بیاموزند. مسلمانان نیز احکام دینشان را از آنان یاد می‌گیرند و مطابق آن عمل می‌کنند و در صورت نیاز از حکم مسائل شرعی از آنان سؤال می‌کنند و آن‌گاه مطابق پاسخی که دریافت می‌کنند، عمل می‌نمایند. پس قبول قول مجتهد و عمل برطبق آن، از نظر شرعی همان تقلید است.^(۱۰۴)

آقای بجنوردی در کتاب *المنتهی* می‌گوید: آیه فوق به‌طور آشکار بر این امر دلالت دارد براینکه قبول قول مجتهد انذار کننده به شخص عامی، واجب است.^(۱۰۵)

۲. سنت: طرفداران تقلید برای اثبات قولشان به احادیثی از پیامبر اکرم (ص) استناد کرده‌اند.^(۱۰۶)

«ألا تسألوا إذا لم تعلموا فامنا شفاء العی السؤال»^(۱۰۷)

«علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدین من بعدی»^(۱۰۸)

«اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر»^(۱۰۹)

«أصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»^(۱۱۰)

فقه‌های امامیه برای وجوب تقلید به شخص عامی به روایاتی استدلال می‌کنند که از جمله آنها، روایتی است از امام حسن عسکری که ایشان می‌فرماید: «فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینہ، مخالفاً لهواه، مطیعاً لأمر مولاه، فللعوام أن یقلدوه»^(۱۱۱)

۳. اجماع: این دسته از علما برای اثبات نظرشان استدلال کرده‌اند به اینکه علما به مخالفت نمودن مقلدین اجماع کرده‌اند.^(۱۱۲) ابن قدامه مقدسی می‌گوید: اجماع بر این است که تقلید در فروع جایز است و دلیل آن اجماع است.^(۱۱۳) ابوالخطاب برای اثبات این نظر، به اجماع استدلال نموده است و معتقد است علما در این باره اجماع نموده‌اند.^(۱۱۴)

۴. اجماع صحابه: آنان پیوسته برای عوام فتوا می‌دادند و هرگز آنان را به رسیدن به درجه اجتهاد امر نمی‌کردند و سؤالشان را بدون پاسخ نمی‌گذاشتند که این به تواتر از عوام و علمای صحابه روایت شده و امری بدیهی و آشکار است و بدین‌خاطر بر پیروی عامی از مجتهد، اجماع وجود دارد.^(۱۱۵)

۵. عمل صحابه: از جمله آنچه بدان استدلال کرده‌اند، عمل صحابه است؛ از ابوبکر (رض) ثابت شده است که وی در مورد کلاله فرمود: در آن فتوا می‌دهم، اگر صواب و درست بود، از طرف خداست و اگر خطا و اشتباه بود، از طرف شیطان است و خداوند از آن بری و پاک است، پس عمر (رض) گفت: از خداوند حیا می‌کنم، اگر در این زمینه با ابوبکر مخالفت کنم و از او ثابت شده است که به ابوبکر (رض) گفت: به تبعیت از رأی تو، ما نیز به آن فتوا دادیم.^(۱۱۶)

ثابت شده است که شعبی گفت: شش نفر از اصحاب رسول خدا (ص) برای مردم فتوا می‌دادند: ابن مسعود،

عمر بن خطاب، علی بن ابی‌طالب، زید بن ثابت، ابی‌بن کعب و ابوموسی. و سه نفر از آنان قول خودشان را به خاطر قول سه نفر دیگر رها می‌کردند: ابن عمر قول خودش را به خاطر قول عمر (رض)، ابوموسی قول خودش را به خاطر قول علی (رض) و زید قول خودش را به خاطر قول ابی بن کعب رها می‌کردند.^(۱۱۷)

همچنین استدلال می‌کنند به اینکه صحابه، رضی الله عنہم، در خدمت پیامبر (ص) فتوا می‌دادند و پیامبر (ص) آنان را از فتوا دادن منع نمی‌کرد و این تقلید، برای مردم است.^(۱۱۸)

۶. عقل: اگر تقلید جایز نمی‌بود، هر کسی می‌بایست

خودش، احکام مسائل فرعی دین را بداند، در صورت ایجاب چنین چیزی، انقطاع و بریدن از زندگی حاصل می‌شود و زندگانی مختل می‌گردد و کشاورزی و کسب و کار از بین می‌رود. بنابراین، باید منع از تقلید ساقط شود و تقلید جایز باشد.^(۱۱۹) آنان در توضیح می‌گویند:

اگر تقلید جایز نمی‌بود، در آن صورت اجتهاد بر هر فردی واجب می‌بود و این مکلف کردن انسان به چیزی است

که توانایی آن را ندارد. همانا سرشتهای بشری درباره اجتهاد متفاوت است؛ بعضی قابلیت علوم اجتهادی را دارا می‌باشند و می‌توانند به درجه اجتهاد برسند و بعضی دیگر از رسیدن به درجه اجتهاد ناتوان هستند،

به گونه‌ای که اکثر سرشتهای بشری از این گونه است که استعداد و توانایی رسیدن به درجه اجتهاد را ندارند. اما به فرض اینکه همگی بتوانند به درجه اجتهاد برسند، در این صورت وجوب اجتهاد بر هر فردی منجر به تعطیل شدن زندگانی است که بقای نوع بشر، بستگی به آن دارد و نوع بشر بدون آن منقرض می‌شود. در واقع کسی نمی‌تواند به درجه اجتهاد برسد مگر کسی که تمام اوقاتش را صرف علم کند به گونه‌ای که به امر دیگر مشغول نشود، در این صورت کشاورزان و صنعتگران

و بناها و امثال آنها مشغول علم می‌شوند؛ در نتیجه این اعمال تعطیل و به‌طور کلی امور زندگی مختل می‌گردد. چنین امری منجر به آشفتگی نظام زندگی و از بین رفتن نوع انسان و باعث ضرر و سختی و مشقت برای انسان می‌گردد و این خلاف مقصود و اهداف شارع می‌باشد و این است که بر هیچ کس پوشیده نیست.^(۱۲۰)

سمعی در کتاب *قواطع الأدله فی الاصول* می‌گوید: اگر عامه مردم به اجتهاد و استدلال مکلف شوند، چنین چیزی فرض طلب علم است به گونه‌ای که انسان بر اثر آن عالم و مجتهد باشد و اگر چنین باشد، زندگانی مختل می‌شود و مردم ضرر آشکاری می‌بینند و دچار مشقت و سختی غیرقابل تحمل می‌شوند، در حالی که خداوند با لطف و رحمت خود آن را از امت دفع کرده

و بار گناه را از آنان برداشته و آنان را به چیزی که توان تحمل آن را ندارند، حمل نکرده است. پس هرگاه



سمعی در کتاب قواطع الأدله فی الاصول
می گوید: اگر عامه مردم به اجتهاد و
استدلال مکلف شوند، چنین چیزی فرض
طلب علم است به گونه‌ای که انسان بر
اثر آن عالم و مجتهد باشد و اگر چنین
باشد، زندگانی مختل می‌شود و مردم ضرر
آشکاری می‌بینند و دچار مشقت و سختی
غیر قابل تحمل می‌شوند، در حالی که
خداوند با لطف و رحمت خود آن را از امت
دفع کرده و بار گناه را از آنان برداشته و
آنان را به چیزی که توان تحمل آن را ندارند،
حمل نکرده است. پس هرگاه آنچه ذکر
کردیم بر عامه مردم واجب نباشد، در این
صورت تقلید از مجتهدین و قبول قولشان بر
آنان واجب می‌گردد



عمومی که زندگی بر آنها استوار است، می‌گردد و این
امر سخت و دشوار است و خداوند متعال تکلیفی که
در آن سختی باشد، بر انسان نمی‌گذارد: «و ما جعل
علیکم فی الدین من حرج»^(۱۲۷)

بر این اساس، کافی است در میان امت، طائفه‌ای
از علمای مجتهد باشند و عوام از آنها تقلید کنند:
«فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقها فی الدین
و لینذرو قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون»^(۱۲۸)

همچنین این دسته از علما برای اثبات دیدگاه خویش
چنین استدلال می‌کنند که اجماع امت اسلامی بر این
است که عامی، مکلف به احکام شرعی است و اگر
مکلف شود که در آن به درجه اجتهاد برسد، چنین
چیزی منجر به انقطاع نسل و کسب و کار و تعطیل
حرفه‌ها و فنون و صنایع می‌شود، در نتیجه دنیا ویران
می‌شود.^(۱۲۹) اگر تمام مردم مشغول طلب علم باشند و
علما به دنبال کسب و کار و اسباب زندگی باشند و
طلب علم را کنار نهند، چنین امری منجر به از بین
رفتن علم و حتی از بین بردن علما می‌شود. بنابراین
،وقتی چنین امری محال باشد، پس چیزی غیر از
سؤال کردن از علما باقی نمی‌ماند.^(۱۳۰)

امامیه برای اثبات اینکه تقلید در فروع بر عامی
واجب است، چنین استدلال می‌کنند که از آنجایی
که انسان به طور واضح و بدیهی می‌داند که از طرف
خداوند متعال مکلف به تکالیف شرعی است که شامل
تمام افعال اختیاری‌اش می‌باشد و بر وی واجب است
که آن تکالیف را انجام دهد، همچنین به طور بدیهی
می‌داند که انجام دادن آن تکالیف بر شناخت و آگاهی
از آن متوقف است و برای شناخت از آن، تنها دو راه
وجود دارد: اجتهاد و تقلید و از آنجایی که شخص
عامی مجتهد نیست، در این صورت برای آگاهی از

آنچه ذکر کردیم بر عامه مردم واجب نباشد، در این
صورت تقلید از مجتهدین و قبول قولشان بر آنان واجب
می‌گردد.^(۱۳۱)

آمدی می‌گوید: کسی که اهلیت اجتهاد را ندارد، در
صورت وقوع حادثه‌ای در مسائل فرعی، دو راه دارد:
یا متعبد به چیزی از آن مسائل فرعی نیست، که هم
مانعین تقلید و هم طرفداران تقلید اتفاق دارند و با این
امر مخالفت می‌کنند و اگر متعبد به آن باشد، این یا با
نظر و استدلال در دلیل ثابت کننده حکم حاصل می‌شود
و یا با تقلید. اولی ممتنع و غیرممکن است؛ زیرا در
صورت پرداختن به آن مسائل، زندگی دنیوی انسانها
ناپود می‌شود و از نظم خود خارج می‌گردد و صنایع و
حرفه‌ها تعطیل می‌شود و دنیا نابود می‌گردد و ریشه
اجتهاد و تقلید را برمی‌کند و این جزو حرج و مشقت
و ضرری است که خداوند آن را از این امت برداشته
است، همچنانکه می‌فرماید: «و ما جعل علیکم فی
الدین من حرج»^(۱۳۲) و پیامبر(ص) می‌فرماید: «لاضرر
ولا ضرار فی الاسلام»^(۱۳۳) این حدیث، عام است و
شامل هرگونه حرج و ضرری می‌شود.^(۱۳۴)

غزالی می‌گوید: چون مسائل فرعی احتیاج به ظن
دارد و عامی نمی‌تواند به ظن دسترسی پیدا کند
بنابراین، می‌تواند به رأی مجتهد عمل نماید.^(۱۳۵)

علاوه بر آن، اجتهاد ملکه‌ای است که جز برای
اندیشمندان خاصی که شروط اجتهاد در آنها تحقق
یافته است، حاصل نمی‌گردد، در این صورت بر تمامی
انسانها بسیار سخت و سنگین و تکلیفی خارج از قدرت
آنها می‌شود و شرعا ممنوع است؛ زیرا خداوند متعال
می‌فرماید: «لا یكلف الله نفسا الا وسعها»^(۱۳۶) پس
مکلف کردن عوام به رسیدن به درجه اجتهاد، باعث
می‌شود که آنها از حرفه، صنعت و کسب معیشت‌های
دنیوی باز مانند و نیز باعث تعطیل مصلحت‌های



تکالیف شرعی‌اش هیچ راهی غیر از تقلید ندارد.^(۱۳۲) لازم به ذکر است که تعدادی از علما قائل به این هستند که در فروع دین، مسائلی که قابل اجتهاد هستند، تقلید در آن جایز است و مسائلی که غیراجتهادی هستند و قطعی الثبوت می‌باشند، تقلید در آن جایز نیست. از ابوعلی جبائی چنین نقل شده است:^(۱۳۳) مسائل فرعی‌ای که قطعی الثبوت هستند همانند عقلیات هستند و همان طوری که تقلید در عقلیات جایز نیست، در احکامی نیز که قطعی الثبوت هستند، تقلید جایز نیست.^(۱۳۴)

ابواسحاق شیرازی هم قائل به این نظر است و می‌گوید: مسائل فرعی دین دو دسته است: یکی ضرورتاً معلوم است همانند: نمازهای پنجگانه، زکات، روزه رمضان، حج، تحریم زنا و شرب خمر و امثال آن. بنابراین در این موارد تقلید، جایز نیست؛ زیرا تمام مردم در علم و درک آن مشترک و مساوی هستند، پس تقلید در آن هیچ معنایی ندارد. قسمتی دیگر ضرورتاً معلوم نیست، مانند فروع عبادات، معاملات، مناکحات و امثال آن و تنها تقلید در این بخش جایز است.^(۱۳۵)

این دیدگاه، همان طوری که دکتر وهبه‌الزحیلی آن را به جمهور علما نسبت داده است نظریه جمهور علماست.^(۱۳۶)

ادله این دسته از علما

۱. آنان استدلال می‌کنند به اینکه چون تمام مردم در علم و درک آن مشترک و مساوی هستند، پس تقلید در آن جایز نیست.^(۱۳۷)
۲. مسائل فرعی‌ای که قطعی الثبوت هستند، همانند عقلیات هستند و همان طوری که تقلید در عقلیات جایز نیست، در احکامی که قطعی الثبوت هستند، نیز تقلید جایز نیست.^(۱۳۸)
۳. در مسائل غیراجتهادی حق یکی است و اگر ما در آن تقلید کنیم، احتمال برخلاف حق وجود دارد.^(۱۳۹)

عده دیگری از علما به این امر قائل هستند که در تمام مسائل فرعی دین اعم از مسائل اجتهادی و غیراجتهادی تقلید جایز است.

ادله گروه دوم

۱. اگر عامی را مکلف کنیم که بین آن دو فرق قائل شود و تنها در مسائل اجتهادی از مجتهد تقلید کند و در مسائل غیر اجتهادی، نباید تقلید کند، در این صورت وی را ملزم کرده‌ایم که مجتهد باشد؛ زیرا فقط مجتهد می‌تواند آن دو را از هم جدا کند.^(۱۴۰)
۲. تقلید در تمام احکام شرعی جایز است؛ زیرا دلیلی

که به سبب آن تقلید در مسائل اجتهادی جایز است، در غیر مسائل اجتهادی هم وجود دارد و آن هم این است که اگر عامی مکلف به معرفت دلیل و ترک تقلید باشد، چنین چیزی منجر به مفسده‌ای بزرگ می‌شود؛ چرا که اگر شناخت دلیل و ترک تقلید بر آنان واجب باشد، دچار مشقت و محنت شدیدی می‌شوند.^(۱۴۱)

بنا بر این، با توجه به دلایلی که هر یک از این گروهها ذکر کرده‌اند، قول و نظر کسانی که بین مسائل اجتهادی و غیراجتهادی فرق قائل نیستند و تقلید را برای عامی در آن جایز می‌دانند، راجح می‌باشد.

نقد و اعتراضات وارده بر دلایل طرفداران تقلید

مانعین تقلید بر ادله کسانی که تقلید را جایز می‌دانند، اعتراض وارد کرده و آن را مردود می‌دانند. آیه اولی که بدان استدلال کرده‌اند، به فرض اینکه عام باشد و شامل هر سؤالی شود، امر به سؤال از حکم خداوند شده است؛ نه آراء و نظرات اشخاص. ولی این آیه در مورد امر خاصی نازل گردیده است و آن هم سؤال کردن درباره اینکه آیا پیامبران خدا، جزو انسان بوده‌اند یا نه؟ و ابتدا و انتهای این آیه بیانگر این امر است: «و ما أرسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون * بالبینات و الزبر»^{(۱۴۲)(۱۴۳)}

استدلالشان به آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^(۱۴۴) که مراد از «اولی الامر» علماست و اطاعت از آنان در مسائلی است که به آن فتوا می‌دهند، این چنین نیست؛ زیرا اولاً مراد از «اولی الامر» حاکمان دینی می‌باشد که اطاعت از آنان بر رعیت و زیردستان واجب است.^(۱۴۵) ثانیاً: اطاعت و پیروی از علما جایز نیست مگر زمانی که به اطاعت از خداوند دستور دهند و از پیامبر (ص) ثابت شده که فرموده است: «لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»^(۱۴۶) و علما در رأس آنان، ائمه چهارگانه، دیگران را به ترک تقلید از خودشان فرا خوانده‌اند؛ پس اطاعت از آنان، ترک تقلیدشان می‌باشد.^(۱۴۷) در مورد احادیثی که بدان استناد کرده‌اند، باید گفت: که اولاً حدیث «اصحابی کالتجموع بایهم اقتدیتم اهتدیتم» موضوع است و قابل احتجاج نیست.

سایر احادیث دیگر تنها شامل صورتهای اقتدا نمی‌شود؛ بلکه احتمال دارد که مراد از آن اقتدای به آنان در روایتشان باشد؛ زیرا به کسی که از روایت دیگری تبعیت کند، گفته می‌شود که به وی اقتدا کرده است؛ یعنی به روایتش اقتدا کرده است.^(۱۴۸)

در مورد اجماعی هم که بدان استناد کرده‌اند، اگر مراد، اجماع ائمه چهارگانه باشد، آنان دیگران را از تقلید نهی کرده‌اند و نیز اگر مراد اجماع بعد از آنان باشد، باز

تعدادی از علما قائل به این هستند که در فروع دین، مسائلی که قابل اجتهاد هستند، تقلید در آن جایز است و مسائلی که غیراجتهادی هستند و قطعی الثبوت می‌باشند، تقلید در آن جایز نیست. از ابوعلی جبائی چنین نقل شده است: مسائل فرعی‌ای که قطعی الثبوت هستند همانند عقلیات هستند و همان طوری که تقلید در عقلیات جایز نیست، در احکامی نیز که قطعی الثبوت هستند، تقلید جایز نیست



می‌گفت: ابوبکر و عمر این را گفته است، مخالفت کرده و می‌گفت: «احتمال دارد از آسمان سنگ بر شما بیارد، من می‌گویم: پیامبر(ص) این را گفته است و شما می‌گویید: ابوبکر و عمر چیز دیگری را گفته است.»^(۱۵۱) خلاصه صحابه هرگز قول دیگری را بدون دلیل قبول نمی‌کردند.

پی‌نوشتها:

- (۱) ابن منظور، لسان العرب، مادة قَلَد.
- (۲) شوکانی، ارشاد الفحول، ص ۲۳۹ - زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۲، ص ۱۴۸.
- (۳) معجم لاروس، باب قَلَد.
- (۴) شنبیطی، التحقیق فی بطلان التلیف، ص ۷۹.
- (۵) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ۲، ص ۲۳۹. نک: طوسی، ج ۱، ص ۴۶.
- (۶) مجله الأُمه، شماره‌های ۹۰ و ۹۱، تألیف حلیمه بوکروش، ص ۱۰۷.
- (۷) آمدی، الأحکام فی اصول الأحکام، ج ۴، ص ۲۲۷.
- (۸) عبدالهادی الفضلی، التقلید، ص ۲۳.
- (۹) نکا: شوکانی، القول المفید فی ادله الاجتهاد والتقلید، ص ۵۴ تا ۶۲.
- (۱۰) همان .
- (۱۱) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۵، ص ۱۵ - غزالی، المنحول، ص ۴۷۲.
- (۱۲) همان.
- (۱۳) البرهان، مسأله شماره: ۱۵۴۵ - المستصفی، ج ۲، ص ۳۸۷ -

وجود منکرین تقلید در آن زمان تاکنون برای هر کسی که اقوال اندیشمندان را بداند، مشخص است و قول جمهور بر ممانعت تقلید می‌باشد، پس اجماعی در این زمینه وجود ندارد و نیز حتی اگر به طور خاص، مراد اجماع مقلدین برای ائمه چهارگانه باشد، اثبات گردیده است که اجماع افراد مقلدین در مسأله هیچ اعتباری ندارد.^(۱۴۹) در مورد استدلالی که به عقل کرده‌اند و گفته‌اند: عوام نمی‌توانند دلیل احکام شرعی را درک کنند و اگر مکلف شوند که به درجه اجتهاد برسند تا بتوانند دلیل آن را درک نمایند و آن‌گاه به آنچه اجتهاد نموده اند، عمل نمایند، باید گفت: امر چنین نیست؛ زیرا واسطه‌ای در بین اجتهاد و تقلید وجود دارد و آن سؤال جاهل از عالم است درباره مسائل و حوادث شرعی‌ای که برایش پیش می‌آید؛ نه اینکه از رأی و اجتهاد محضشان سؤال کنند.^(۱۵۰)

در مورد اقوال و عمل صحابه که به آن استدلال کرده‌اند، باید گفت: آنان سنت پیامبر(ص) را رها نمی‌کردند و با بررسی روش و سیرت آنان به این نتیجه خواهیم رسید که آنان هرگاه سنت پیامبر(ص) برایشان آشکار می‌گردید، آن را به‌خاطر قول احدی، هر کسی که باشد، رها نمی‌کردند. ابن عمر قول عمر را رها می‌کند زمانی که سنت پیامبر(ص) برایش آشکار می‌گشت، ابن عباس در بحث با هر کسی در مسأله‌ای که به سنت پیامبر(ص) می‌رسید و طرفش

امامیه برای اثبات اینکه تقلید در فروع بر عامی واجب است، چنین استدلال می‌کنند که از آنجایی که انسان به طور واضح و بدیهی می‌داند که از طرف خداوند متعال مکلف به تکالیف شرعی است که شامل تمام افعال اختیاری‌اش می‌باشد و بر وی واجب است که آن تکالیف را انجام دهد، همچنین به طور بدیهی می‌داند که انجام دادن آن تکالیف بر شناخت و آگاهی از آن متوقف است و برای شناخت از آن، تنها دو راه وجود دارد: اجتهاد و تقلید و از آنجایی که شخص عامی مجتهد نیست، در این صورت برای آگاهی از تکالیف شرعی‌اش هیچ راهی غیر از تقلید ندارد

- ابن قدامه و آثاره الأصوليه ٢، ص ٣٨٢ - دكتور ابن بدران، المدخل، ص ٣٨٨ - التمهيد، الكلوزاني، ص ٣٩٥.
- ١٤) عمر بن احمد سفاريني، التحقيق في بطلان التلفيق، ص ٨١.
- ١٥) همان، ص ٨٢ به نقل از شرح الأشموني على ألفيه ابن مالك (حاشية العيني)، ص ٤٠٠ - ضياء السالك الى أوضاع المسالك، ٢، ص ٣٣١.
- ١٦) امام الحرمين، البرهان، ٢، ص ١٣٥٧.
- ١٧) محمد بن احمد سفاريني، التحقيق في بطلان التلفيق، ص ٨٢. به نقل از: شرح الكوكب المنير، ج ٤، ص ٥٢٩.
- ١٨) محمد بن احمد سفاريني، التحقيق في بطلان التلفيق، ص ٨٢.
- ١٩) سفاريني، التحقيق في بطلان التلفيق، ص ٨٣.
- ٢٠) همان.
- ٢١) التمهيد في أصول الفقه، ج ٤، ص ٣٩٥.
- ٢٢) ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٥٦٥.
- ٢٣) عنكبوت، ١٢.
- ٢٤) ميزان الأصول، ص ٦٧٥.
- ٢٥) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٤ - ابن حزم، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٦، ص ٧٩٣ - أمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٣، ص ١٧٠.
- ٢٦) ابن حزم، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٦، ص ٧٩٣ - أمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٣، ص ١٧٠.
- ٢٧) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٤.
- ٢٨) ابن حزم، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٦، ص ٧٩٣.
- ٢٩) ابن حزم، النبد الكافية في علم الأصول، ج ١، ص ٧١.
- ٣٠) اعراف، ٣.
- ٣١) شوکانی، به نقل از ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٣.
- ٣٢) غزالي، المستصفى، ج ١، ص ٣٧٢.
- ٣٣) اعراف، ٣٣-٣٣-٣٣: محقق حلي، معارج الاصول، ص ١٩٩ و ٢٠٠.
- ٣٤) زخرف، ٢٣.
- ٣٥) أمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٣، ص ١٧٠ - رازي، المحصول، ج ٦، ص ١٧٠ - شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٥.
- ٣٦) عبدالمجيد محمد سوسوه، دراسات في الاجتهاد و فهم النص، ص ٩٨.
- ٣٧) بقره، ١٧٠.
- ٣٨) ابن تيميه، مجموع الفتاوى، ج ٢٠، ص ١٥.
- ٣٩) نساء، ٥٩.
- ٤٠) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٥.
- ٤١) أمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٣، ص ١٧٠ - رازي، المحصول، ج ٦، ص ١٠٩.
- ٤٢) بيهقي آن را در بحث «شعب الايمان» روايت کرده است. و ابن ماجه آن را در باب «فضل العلماء والبعث على طلب العلم» روايت کرده است. شماره حديث: ٢٢٢، ج ١، ص ٨١. سيوطي نيز: اين حديث را صحيح دانسته است.
- ٤٣) مسلم آن را روايت کرده است. شماره حديث: ٢٤٤٧.
- ج ٤، ص ٢٠٤٠. و بخاري آن را در باب «فستيسوه لليسري» بالفظ «اعملوا فكل ميسر لما خلق له» روايت کرده است. شماره: ٤٦٦٦، ج ١، ص ١٨٩١.
- ٤٤) أمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٣، ص ١٧٠.
- ٤٥) عبدالمجيد محمد سوسوه، دراسات في الاجتهاد و فهم النص، ص ٩٩.
- ٤٦) رازي، المحصول، ج ٦، ص ١٠٩ و ١٠٨.
- ٤٧) رازي، المحصول، ج ٦، ص ١٠٨.
- ٤٨) الإحكام في أصول الأحكام، ج ٣، ص ١٠٧.
- ٤٩) رازي، المحصول، ج ٦، ص ١٠٩.
- ٥٠) همان.
- ٥١) مجله «الأمه» حليمه بوكروش، شماره ٩١ و ٩٠ به نقل از القول المفيد في أدلة الاجتهاد و التقليد، ص ١٤٦-١٤٣.
- ٥٢) رازي، المحصول، ج ٦، ص ١١١.
- ٥٣) شوکانی، القول المفيد في أدله الاجتهاد و التقليد، ج ١، ص ٤٣-٤٤.
- ٥٤) همان، ص ١٤٥.
- ٥٥) ابن قيم جوزيه، أعلام الموقعين، ج ١، ص ٥٣٠.
- ٥٦) شوکانی، القول المفيد في أدله الاجتهاد و التقليد، ج ١، ص ٦١.
- ٥٧) عبدالمجيد محمد سوسوه، دراسات في الاجتهاد و فهم النص، ص ٩٨-٩٩.
- ٥٨) أمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٤، ص ٢٢٦.
- ٥٩) عبدالمجيد محمد سوسوه، دراسات في الاجتهاد و فهم النص، ص ٩٩.
- ٦٠) أمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ٤، ص ٢٣٧.
- ٦١) همان.
- ٦٢) عبدالمجيد محمد سوسوه، دراسات في الاجتهاد و فهم النص، ص ١٠٠.
- ٦٣) غزالي، المستصفى، ج ١، ص ٣٧٢ - ابن قدامه مقدسي، روضة الناظر و جنة المناظر، ج ١، ص ٣٨٣.
- ٦٤) غزالي، المستصفى، ج ١، ص ٣٧٢.
- ٦٥) همان، ص ٣٧١ - شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٤.
- ٦٦) غافر، ٤.
- ٦٧) غزالي، المستصفى، ج ١، ص ٣٧٢.
- ٦٨) مسند شهاب، شماره حديث: ٤٥١، ج ١، ص ٢٧٧.
- ٦٩) غزالي، المستصفى، ج ١، ص ٣٧١.
- ٧٠) همان.
- ٧١) همان.
- ٧٢) سبأ، ١٣.
- ٧٣) طور، ٤٧.
- ٧٤) مؤمنون، ٧٠.
- ٧٥) تخریج آن از قبل گذشت.
- ٧٦) زخرف، ٢٢.
- ٧٧) غافر، ٤.
- ٧٨) غافر، ٥.
- ٧٩) نحل، ١٢٥.
- ٨٠) اسراء، ٣٦.
- ٨١) بقره، ١٦٩.
- ٨٢) بقره، ١١١.
- ٨٣) مجادله، ١١.
- ٨٤) سنن بيهقي، شماره: ٢٠٧٠٠، ج ١٠، ص ٢٠٩.
- ٨٥) المعجم الكبير، شماره: ٨٧٦٥، ج ٩، ص ١٥٢.
- ٨٦) غزالي، المستصفى، ج ١، ص ٣٧١-٣٧٢.
- ٨٧) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٤ - عبدالهادی الفضلي، التقليد، ص ٤٠ - أمدي، الإحكام في أصول



الأحكام، ج ٤، ص ٢٣٤ - امام قرطبي، تفسير قرطبي، ج ٢، ص ٢١٢ - سيد المرتضى، الذريعة، ج ٢، ص ٦٥٦ و ٦٥٧. (٨٨) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٤. (٨٩) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر و جنة المناظر، ج ١، ص ٣٨٣. (٩٠) ابن تیمیہ، مجموع الفتاوى، ج ٢٠، ص ٢٠٤ و ج ١٩، ص ٢٦٢ - ابن تیمیہ، منهاج السنه النبويه، ج ٢، ص ٢٤٤ - المعالم، ابن شهيد الثاني، ص ٢٤٢ و ٢٤٣. (٩١) سمعانی، قواطع الأدله فی الأصول، ج ٢، ص ٣٤٥ - آل تیمیہ، المسوده، ج ١، ص ٤١١ - زرکشی، المنتور، ج ١، ص ٣٩٧. سبکی، الإيهاج، ج ٢، ص ٢٧٣ - ابن تیمیہ، مجموع الفتاوى، ج ٢٠، ص ٢٠٤ و ج ١٩، ص ٢٦٢ - ابن عبدالسلام، قواعد الأحكام فی مصالح الأنام، ج ٢، ص ١٣٥ - ابواسحاق شيرازي، اللمع فی أصول الفقه، ج ١، ص ١٢٥ - رازی، المحصول، ج ٦، ص ١١٠ - محمد تقی، هدايه المسترشدين، ص ٤٦٩ و ٤٧٠. (٩٢) اصول الفقه، مظفر، ج ٢، ص ١٢٨ - گلپایگانی، إفاضة العوائد، ج ١، ص ٨ - عبدالهادی الفضلی، التقليد، ص ٤٠. (٩٣) غزالی، المستصفی، ج ١، ص ٣٧٢ - آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ج ٤، ص ٢٣٤. (٩٤) زرکشی، المنتور، ج ١، ص ٣٩٧ و ٣٩٨. (٩٥) غزالی، المستصفی، ج ١، ص ٣٧١. (٩٦) ابواسحاق شيرازي، اللمع فی أصول الفقه، ج ١، ص ١٢٦. (٩٧) انبياء، ص ٧. (٩٨) آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ج ٤، ص ٢٣٤ - ابواسحاق شيرازي، اللمع فی أصول الفقه، ج ١، ص ١٢٥ - شوکانی، القول المفيد فی أدله الاجتهاد والتقليد، ص ٢٠ - آخوند خراساني، كفاية الأصول، ٤٦٥. (٩٩) عبدالمجيد محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ٩٧. (١٠٠) وهبة الزحيلي، اصول الفقه الاسلامي، ج ٢، ص ١١٥٥. (١٠١) نساء، ٥٩. (١٠٢) شوکانی، القول المفيد فی أدله الاجتهاد والتقليد، ص ٣٤. (١٠٣) توبه، ١٢٢. (١٠٤) عبدالهادی الفضلی، التقليد، ص ٤٢ و ٤١. (١٠٥) بجنوردی، المنتهي، ج ٢، ص ٦٣٢. (١٠٦) شوکانی، القول المفيد فی أدله الاجتهاد والتقليد، ص ٢٩، ٢٨، ٢٠. (١٠٧) سنن ابوداود، شماره، ٣٦٦، ٩٣/١. (١٠٨) الترمذی، ابوداود، شماره: ٤٦٠٧، (٢٦٧٨)، مسند/احمد، شماره: ١٢٧، ١٢٦/٤، ابن ماجه (٤٢)، والدارمی (٩٦) از حديث عرياض بن ساريه (رض). حاکم گفته که این حديث صحيحی است: ٩٥/٦ و ٩٧. (١٠٩) ابن مسعود و حذيفه يمانی و انس بن مالك و ابن عمر، این حديث را صحيح دانسته اند به كتاب سلسله الاحاديث الصحيحه، البانی، شماره ١٢٣٣ مراجعه شود. (١١٠) این حديث موضوع است، به كتاب «سلسله الاحاديث الضعيفه، البانی، شماره ٥٨ مراجعه شود. (١١١) به نقل از كتاب التقليد، عبدالهادی الفضلی، ص ٤٣. (١١٢) ارشاد الفحول، شوکانی، ج ٢، ص ٢٤٤. (١١٣) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ج ١، ص ٣٨٣.

(١١٤) آل تیمیہ، به نقل از «المسوده» ص ٤١٢. (١١٥) غزالی، المستصفی، ج ١، ص ٣٧ - آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ج ٤، ص ٢٣٥ - ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ج ١، ص ٣٨٣. (١١٦) شوکانی، القول المفيد فی أدله الاجتهاد والتقليد، ص ٢٠. (١١٧) همان. (١١٨) همان، ص ٣٦. (١١٩) ابواسحاق شيرازي، اللمع فی أصول الفقه، ج ١، ص ١٢٦. (١٢٠) شوکانی، القول المفيد فی أدله الاجتهاد والتقليد، ص ٣٨. (١٢١) سمعانی، قواطع الأدله فی الأصول، ج ٢، ص ٣٤١. (١٢٢) حج، ٧٨. (١٢٣) مالک و شافعی آن را به طور مرسل از طريق يحيى مازني روايت کرده اند. احمد و عبدالرزاق و ابن ماجه آن را از طريق ابن عباس روايت کرده اند و در سند آن ضعف وجود دارد. (١٢٤) آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ج ٤، ص ٢٣٥. (١٢٥) غزالی، المستصفی، ج ١، ص ٣٦٨. (١٢٦) بقره، ٢٨٦. (١٢٧) حج، ٧٨. (١٢٨) توبه، ١٢٢. (١٢٩) عبدالمجيد محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ٩٨. (١٣٠) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ج ١، ص ٣٨٣ - غزالی، المستصفی، ج ١، ص ٣٧٢. (١٣١) غزالی، المستصفی، ج ١، ص ٣٧٢. (١٣٢) عبدالهادی الفضلی، التقليد، ص ٣٩. (١٣٣) ابواسحاق شيرازي، اللمع فی أصول الفقه، ج ١، ص ١٢٦. (١٣٤) سمعانی، قواطع الأدله فی الأصول، ج ٢، ص ٣٤٥. (١٣٥) ابواسحاق شيرازي، اللمع فی أصول الفقه، ج ١، ص ١٢٥. (١٣٦) وهبة الزحيلي، اصول الفقه الاسلامي، ج ٢، ص ١١٥٠. (١٣٧) ابواسحاق شيرازي، اللمع فی أصول الفقه، ج ١، ص ١٢٥. (١٣٨) سمعانی، قواطع الأدله فی الأصول، ج ٢، ص ٣٤٥. (١٣٩) رازی، المحصول، ج ٦، ص ١١٠. (١٤٠) همان. (١٤١) سمعانی، قواطع الأدله فی الأصول، ج ٢، ص ٣٤٥. (١٤٢) نحل، ٤٢-٤٣. (١٤٣) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٤-٢٤٤. (١٤٤) نساء، ٥٩. (١٤٥) غزالی، المستصفی، ج ١، ص ٣٦٩. (١٤٦) احمد و ابوداود و ترمذی آن را روايت کرده اند، طبرانی آن را بالفظ «لاطاعة فی معصيه الله...» ذکر نموده است. (١٤٧) حليمه بوكروشه، مجله «لأمة» شماره ٩٠ و ٩١ - شوکانی، القول المفيد فی أدله الاجتهاد والتقليد، ص ٣٤. (١٤٨) ابوالحسنين بصري، المعتمد، ج ٢، ص ٣٦٨. (١٤٩) شوکانی، ارشاد الفحول، ج ٢، ص ٢٤٤. (١٥٠) همان، ج ٢، ص ٢٤٥. (١٥١) ابن قيم جوزيه، اعلام الموقعين، ج ١، ص ٥٦٦.

※ فهرست منابع و مآخذ این نوشتار در دفتر نشر به موجود است.

